



فهرست مطالب

۲	اعمال قواعد علمی برای تعیین انساب.....
۳	قول به تفصیل بین ظنی و قطعی بودن نتیجه آزمایش‌ها.....
۳	دلیل عدم حجیت شرعی روش‌های علمی در موارد قاعده فراش.....
۳	مراجعه به روش‌های علمی ظنی در غیر مورد قاعده فراش.....
۴	مراجعه به روش‌های علمی قطعی در غیر مورد قاعده فراش.....
۵	حکم تکلیفی روش‌های علمی در غیر مورد قاعده فراش.....
۶	جمع‌بندی بحث در قیافه‌شناسی.....
۷	شروع بحث کذب.....
۹	تذکر اخلاقی از خطبه ۷۱ نهج‌البلاغه.....



بسم الله الرحمن الرحيم

اعمال قواعد علمی برای تعیین انساب

مراجعه به روش‌های علمی، به معنای جدید آن، برای تعیین انساب، به این معنی که برای تعیین انساب به روش‌های علمی جدیدی مراجعه بشود؛ خواه این روش‌ها، روش‌های روان‌شناختی باشد یا روش‌هایی از قبیل روش‌های طبیعی و مراجعه به پزشک و آنالیز کردن خون. در این زمینه هم اجمالاً وارد بحث شدیم و یکی - دو نکته کوتاه عرض می‌کنیم و تفصیلات بیشتر را می‌گذاریم که در کفایت بحث شود، چون یکی دو مسئله مهم دارد که دارم رویش کار می‌کنم. ان شاء الله آنجا عرض می‌کنم آنچه اینجا به اجمال می‌توانیم بگوییم این بود که مراجعه به روش‌های علمی متعارف برای تعیین انساب چند نوع است.

یک وقت هست که به روش «دی ان ای» یا چیزهایی از این قبیل مثل آنالیز خون و امثال این‌ها مراجعه می‌شود درحالی‌که در این مورد، قاعده «الولد للفراش وللعاهر الحجر» جاری است یعنی مورد، از مصادیقی است که بچه‌ای متولد شده از زنی که شوهر دارد ولی درعین حال معاذ الله مرتکب زنا می‌شود و احتمال داده می‌شود که این بچه، متکون از ماء این زانی باشد نه از آن همسر قانونی و مشروع؛ در این صورت اگر می‌خواهد با مراجعه به روش‌های پزشکی معلوم بشود که این بچه متکون از ماء همسر قانونی است یا از آن زانی است. اینجا علی‌الظاهر این مراجعه اعتبار ندارد؛ چه این آزمایش‌ها و بررسی‌های پزشکی قطع آور باشد، چه ظنی باشد. علتش این است که شارع مقدس در این‌گونه موارد، قاعده‌ای را انشاء فرموده‌اند که همان «الولد للفراش وللعاهر الحجر» است و ظاهر این قاعده هم اطلاق دارد یعنی حتی اگر احراز هم بشود که این بچه از ماء آن زانی متکون شده، باز هم شارع تعبداً حکم می‌فرماید که «الولد للفراش وللعاهر الحجر»؛ و البته آنجایی که نتیجه اعمال این روش‌ها، ظنی و احتمالی باشد، مصداق قطعی این قاعده است، یعنی احتمال می‌دهد یا ظنی وجود دارد مبنی بر اینکه این بچه از ماء زانی متکون شده، این مصداق واضح و قطعی قاعده فراش است و لذا اینجا هیچ تردیدی نیست که این آزمایش‌های ظنی که خلاف این را اثبات می‌کند، این حالت قدر متیقن قاعده است و تنها بر اساس قاعده حکم می‌شود که بچه، فرزند شوهر این زن است. در این صورت شکی در آن نیست حتی اگر قطع هم پیدا کند، بعید نیست که بگوییم در صورتی که به نتیجه این آزمایش قطع داشته باشد نسبت به اینکه این بچه، از ماء زانی متکون شده، اینجا هم بعید نیست که قاعده فراش جاری شود چرا که یک تعبد شرعی است و زانی را برایش حقی قائل نیست حتی اگر درواقع هم بچه از ماء او متکون شده باشد.



قول به تفصیل بین ظنی و قطعی بودن نتیجه آزمایش‌ها

البته باید متذکر شد که اینجا دو نظر است یک نظر این است که «الولد للفراش و للعاهر الحجر» مربوط به موارد شک و ظن و عدم اطمینان است، اگر این نظر مبنا باشد آن وقت این آزمایش‌ها تأثیری ندارد؛ یعنی اگر آزمایش‌ها ظنی باشد، نمی‌شود به آن‌ها اعتماد کرد، ولی اگر اطمینان و قطع باشد، آن وقت جای این قاعده فراش نیست. این یک نظر است که اگر این نظر بگیریم، باید تفصیل قائل شویم بین آنجایی که آزمایش‌ها ظن آور هست که می‌گوییم اعتبار نداری و بین آنجایی که اطمینان و قطع دارد که اعتبار دارد.

پس در نهایت باید گفت که قضاوت در این موضوع، علی‌المبنا است؛ اگر نظر تفصیل را بگیریم فقط آزمایش‌ها در حالت ظنی بی‌اعتبار است، اما اگر نظر دیگر را بگیریم، حتی اگر این روش‌ها اطمینان آور هم باشد، باز بی‌اعتبار است. البته اصل این بحث در باب نکاح باید بررسی شود و شاید این نظر دومی اظهر باشد. البته من هم بر حسب همین مراجعات ابتدایی عرض می‌کنم و شاید اگر دقت بیشتری بکنیم، نظرم عوض بشود.

البته این را توجه دارید که این آزمایش‌هایی که تا الآن وجود دارد، خیلی چیزهای قطعی نیست که اطمینان و قطعی بیاورد معمولاً حالت‌های ظنی است و شاهدش هم این است که اصولاً در این نوع آزمایش‌ها خطا فراوان است و این‌طور نیست که خطا نباشد و مکرر اتفاق افتاده که کسی که در مسائل مختلف ژنتیکی، یا آزمایش‌ها راه خطا را می‌رود و لذا در آن حد علم و قطع بعید است باشد.

دلیل عدم حجیت شرعی روش‌های علمی در موارد قاعده فراش

شاید سرّ این مسئله این باشد که در این خصوص، این حق شارع است که اینجا ملاک را در تبعیت این بچه از آن ماء نداند، بلکه از آن همسر مشروع است زیرا مصالحی می‌دیده، مثلاً یکی از چیزهای مهم آن این است که می‌خواهد برای بستر قانونی خانواده، خیلی ارزش قائل شود و آن را این اصل و مبنا قرار می‌دهد و آنکه از بیرون به این حریم تجاوز کرده آن را زائد و بدون حق می‌داند.

مراجعه به روش‌های علمی ظنی در غیر مورد قاعده فراش

مورد بحث بعدی ما این است که در غیر مواردی که محل جریان این قاعده فراش است، مراجعه به آزمایش‌ها می‌شود؛ آنجایی که بچه‌ای گم شده، یا آنجایی که تداوی است و چیزهایی از این قبیل که بحث زنا و این حرف‌ها



نیست. در این حال این آزمایش‌ها اگر ظنی باشد؛ یک وجه این است که بگوییم اینجا که دیگر قاعده فراش که وجود ندارد، به این معنی است که اینجا مسئله تبعیدی از ناحیه شارع مطرح نیست و لذا به این آزمایش‌ها به عنوان یک نظر کارشناسی مراجعه می‌کنیم برای تعیین این نسب این یک احتمال است که بعید نیست مورد قبول باشد.

یک احتمال هم این است که بگوییم که این نظر کارشناسی در اینجا مورد اعتماد نمی‌تواند باشد به خاطر اینکه احتمال ردع از سوی شارع در مورد این نظر کارشناسی می‌دهیم؛ درواقع باید گفت که درست است که نظر کارشناسی، بر اساس سیره عقلایی مثلاً معتبر است، اما باید احراز شود که ردع شارع از اعتماد به نظر کارشناسی در مورد آن نباشد، درحالی‌که در اینجا احتمال ردع وجود دارد چرا که همان ادله‌ای که قیافه را از حجیت می‌اندازد، ولو در آنجایی که قاعده فراش است، همان ادله گویا یک ایهامی دارد که در تعیین انساب به این قبیل ظنیات نمی‌شود اعتماد کرد، یعنی آن ادله، به گونه‌ای یک اشعار بر ردع شارع از اعتماد به این ظنون در تعیین انساب دارد و به خاطر این، دیگر نمی‌توانیم حجیت این نظر خبره و کارشناس را بپذیریم.

این هم وجه دوم است که البته این وجه دوم خیلی قوی نیست چرا که به هر حال فرض این است که در اینجا یک راه قطعی وجود ندارد و در نهایت برای تعیین تکلیف باید ببینند قرعه بزنند و یا یک راهی دیگر پیدا بکنند، چون فرض این است که هیچ راه قطعی که پیش رویشان نیست و لذا خیلی بعید است که بگوییم آنچه شارع در بحث قبل، یعنی در موارد جریان قاعده فراش فرموده، یک نوع رادعیتی داشته باشد از مراجعه به ظنون حتی در آنجایی که جای قاعده فراش نیست.

بنابراین بعید نیست که به همان احتمال اول قائل شویم و بگوییم که در اینجا این مراجعات ظنیه که در حقیقت یک نوع کارشناسی است، می‌تواند مبنای عمل قرار بگیرد. البته چنانکه وعده دادیم که در مبحث کفایت بحث می‌کنیم، در مورد مراجعه به نظر کارشناس یک تأملاتی وجود دارد که این را آنجا بررسی خواهیم کرد اما در حال حاضر، بر فرض اینکه بگوییم این مراجعه به کارشناس از نظر سیره عقلایی اعتبار دارد و می‌شود به آن اعتماد کرد که این بعید نیست؛ اگر این‌طور باشد می‌شود در این موضوع مورد بحث، به این آزمایش‌ها می‌شود اعتماد کرد.

مراجعه به روش‌های علمی قطعی در غیر مورد قاعده فراش

اما صورت آخر این بحث هم این است که در همین موارد گم‌شدن یا تداعی و غیر موارد زنا، مراجعات پزشکی صورت گیرد و آزمایش‌هایی انجام گیرد که علم و قطع بیاورد. در مورد این صورت دیگر به نظر می‌آید که شکی



نیست که آن آزمایش‌ها معتبر است و می‌شود به آن عمل کرد. چرا که در اینجا نه قاعده فراش داریم که بگوییم اطلاق دارد، نه چیزی دیگری، در نتیجه اینجا دیگر حتماً می‌توانیم به این آزمایش‌ها که علم آور است اعتماد کنیم.

حکم تکلیفی روش‌های علمی در غیر مورد قاعده فراش

در مورد حکم تکلیفی در این مورد اخیر باید گفت که اگر برای تعیین تیپ شخصیت فرد، ویژگی‌های روان‌شناختی، با روش‌های متعارف غیر سابق یا با روش‌های علمی جدید به قیافه مراجعه می‌کند از آنجا که این مورد در واقع غیر از انساب است، در این مورد چون دلیل خاص نداریم تکلیفاً جایز است چرا که این کار، یک کار علمی است، خواه غیرمتعارف باشد یا متعارف، به هر حال جایز است و مانعی در مورد آن نداریم، البته به این شرط که آن عنوان‌های ثانوی که در بررسی حکم وضعی بررسی شد را در اینجا نداشته باشیم، یعنی اگر نخواهد آثار شرعی بر این تیپ‌شناسی شخصیت یا اموری از این قبیل مترتب کند این اشکال ندارد.

اما اگر می‌خواهد اثر شرعی را بر این تیپ‌شناسی شخصیت مترتب کند به این گونه که مثلاً از راه علم‌القیافه یا از راه قیافه‌شناسی‌های جدید و علمی امروزی و یا از راه آزمایش‌های پزشکی می‌خواهد بفهمد که آیا این آقا عادل است یا نه تا از او تقلید کند یا به او اقتدا کند، یا هر اثر شرعی دیگر از این قبیل. در این حال اگر این ویژگی روحی و شخصیتی که آثار شرعی بر آن مترتب می‌شود، در او نباشد و در عین حال به او نسبت می‌دهد، این دروغ است و اگر باشد.

اما اگر این روش‌ها قطع آور و اطمینان آور باشد، این آثار شرعی که بر آن مترتب می‌شود در مورد آن‌ها دیگر هیچ وجهی ندارد که اگر اطمینان می‌آورد قائل شویم که مترتب نمی‌شود. به بیان دیگر این روش آزمایشی یا قیافه‌شناسی متعارف یا غیرمتعارف، برای تشخیص اینکه این شخص عادل است یا عادل نیست، دروغ‌گو هست یا دروغ‌گو نیست، اینکه روش‌های دروغ‌سنجی و این جور چیزها، اگر این قبیل روش‌ها اطمینان آور باشد، حجیت آثار شرعی هم بر آن مترتب می‌شود اما اگر ظنی باشد و در حد کارشناسی معقول و متعارفی باشد که عقلاء بر این کارشناسی اتکا و اعتماد می‌کنند، بعید نیست معتبر باشد و بشود به آن عمل کرد و آثار شرعی را هم بر آن متوقف و مترتب کرد، اما اگر هم حالت احتمالی است که ظن حاصل از آن، به شکلی نیست که سیره عقلاء آن را معتبر کرده باشد، این طبعاً معتبر نیست.



جمع‌بندی بحث در قیافه‌شناسی

خلاصه آنچه در بحث قیافه مطرح شد این است که مراجعه به روش‌های قیافه‌شناسی غیرعلمی و غیر از راه‌های متعارف علمی برای تعیین انساب، حجیت نداشت، چه در مورد جریان قاعده «الولد للفراش و للعاهر الحجر»، چه در غیر این مورد از موارد تداعی، گم‌شدن بچه و امثال این‌ها.

اما اعمال روش‌های علمی متعارف در مورد قاعده فراش، بعید است که اعتبار داشته باشد، اما در غیر آن اگر قطع آور باشد، حتماً حجت است، ولی اگر روش‌های متعارف و علمی معروف ظنی باشد، بعید است که بگوییم حجت است.



شروع بحث کذب

بحث بعد این است که وارد کذب می‌شویم حرف قاف هم تمام می‌شود وارد حرف کاف می‌شویم. دو، سه تا موضوع اینجا مطرح شده یکی از آن کذب است کذب و دروغ است این بحث هم در کتب فقها آمده است که کذب از محرمات است و از این جهت در مکاسب محرمه آورده‌اند که اگر کسی استیجار شده باشد برای دروغ گفتن، این چه حکمی دارد؟ البته این هم کم‌وبیش رواج دارد مثل همین‌که برای شایعه‌پراکنی و رواج دادن حرف‌های خلاف، این از قدیم مرسوم بوده که افرادی استیجار می‌شدند، امروز هم هست که گاهی می‌خواهند جنگ روانی راه بیندازند، پنجاه تا کسی را اجیر می‌کنند برای اینکه یک موضوع را صبح تا شب بگویند که در نهایت اصلاً فضای روانی تغییر پیدا می‌کند یا در رسانه‌هایی که کسی استیجار شده که بیاید حرف دروغ را در این شبکه یا کانال مطرح بکند. این‌ها همه از مصادیق این بحث فقهی‌اند.

بنابراین طرح موضوع کذب در مکاسب محرمه وجه آن این است که امری است که حداقل متداول بوده و امروز هم کم‌وبیش متداول است به همین مناسبت بحث از کذب در اینجا آمده به دلیل اینکه جای دیگر فقه متکفل بحث آن نبوده، طبعاً این بحث که بحث خیلی بحث جمع‌وجوری است در مکاسب محرمه از حیث استیجار و اجرت بر آن مطرح شده است.

تمرکز اصلی این بحث بر این باید باشد که چیزی که منفعت محله ندارد و منافع محرمه دارد مالیت ندارد، از این‌رو معامله بر آن هم درست نیست، اما از آنجاکه این موضوع جای دیگری از مباحث فقهی با یک روش فقهی دقیق بحث نشده، از این جهت وارد بحث تکلیفی کذب شده‌اند که اصلاً این موضوع حرمتش از کجا است؟ ابعاد و شرایط و زوایای این کذب چیست؟

نکته دیگری هم که در مقدمه باید به آن اشاره کنیم این است که این بحث کذب در علوم مختلف مطرح است از جمله در منطق مطرح است آنجایی که گفته می‌شود جمله‌ها تقسیم می‌شود به جمله‌های انشائی و خبری، جمله‌های خبریه نیز به نوبه خود تقسیم می‌شود به صادق و کاذب، پس صدق و کذب در حقیقت از اوصاف جمله‌های خبریه ذکر شده و اینکه حالا ملاک این صدق و کذب چیست.

از یک طرف در بحث جمله‌های انشائی و خبری و انواع این‌ها منطق متکفل یک بحثی راجع به صدق و کذب است. از طرف دیگر در معانی بیان این مسئله به‌طور جدّ مطرح شده، علم معانی که از اسناد صحبت می‌کند، در همان اوایل



بحث این موضوع مطرح است که احکام این اسناد چیست، اینجاست که بحث اسناد صادق و اسناد کاذب مطرح شده است و در مطول اسکافی و تفتازانی، بزرگان معانی علم معانی در باب صدق و کذب در این بخش از علم معانی وارد بحث شده‌اند.

بنابراین بحث صدق و کذب با دو علم منطق و معانی، مرتبط است در فلسفه هم به مناسبت بحث مطابقت با نفس الامر به این بحث پرداخته شده است، وقتی که فلسفه از قضایای حقه و غیر حقه بحث می‌کند، چرا که می‌خواهد به واقع راه پیدا کند، آن وقت به تناسب بحث از حقیقت داشتن و حقیقت نداشتن، این بحث صدق و کذب هم مطرح می‌شود و ملاک صدق، ملاک حق بودن یک گزاره در فلسفه مطرح شده است البته باید اعتراف کرد که در این موضوع، فلسفه کمی عمیق‌تر شده؛ چرا که وقتی که می‌گوییم این قضایا صادق است، گاهی ملاک صدق آن مطابق با واقع خارجی نیست مثلاً می‌گوییم که «شریک الباری معدوم» این قضیه در عین اینکه واقعی نیست ندارد، ولی در عین حال قضیه‌ای صادق است، در این صورت است که یک معرکه آرا پیدا می‌شود که صدق این قضیه به چه معنی است؟ آن وقت در اینجا بحث نفس الامر مطرح شده که می‌گویند مطابقت با نفس الامر است ملاک صدق است و نفس الامر هم اعم از واقعه موجود است.

چهارم: در کلام هم به مناسبت بحث از صدق و کذب نبوت به مناسبتی یک مقدار راجع به این صدق و کذب بحث می‌شود کل البته خیلی بحث وسیعی نیست.

پنجم: در علم اخلاق هم معلوم است که صدق و کذب یکی از فضائل و رذائل است وای این جهت مورد بحث واقع شده است

ششم: در فقه هم طبعاً به عنوان یک رفتار اختیاری مکلف، حتماً صدق و کذب باید مورد بحث قرار بگیرد تا حکمش مشخص بشود. حالا به تناسب البته مثل در تفسیر و جاهای دیگر هم ممکن است مطرح بشود.

ملاحظه می‌شود که این بحث، یک بحث چندرگه‌ای است که در سنت ما در معانی و منطق و فقه و کلام و اخلاق مطرح می‌شده است.

در طرف مقابل، در دنیای جدید هم در فلسفه‌های جدید، این بحث صدق و کذب خیلی مهم است، اینکه اصلاً ملاک صدق قضایا چیست؟ این موضوع در فلسفه‌های جدید خیلی بحث شده که ملاک صدق چیست؟ دیدگاه‌هایی آمده که مخالف با آن دیدگاه‌هایی است که در فلسفه‌های ما بوده و لذا در فلسفه‌های جدید هم این داستان صدق قضایا و معیار صدق الی ماشاءالله مورد بحث قرار گرفته است.



لذا در این شاخه‌های مختلف فلسفه جدید هم این بحث مطرح شده از طرف دیگر در علوم اسلامی اجتماعی هم این بحث جایگاهی پیدا کرده که این‌ها کمتر هم سابقه داشته مثلاً در روانشناسی اصولاً علل و عوامل این صدق و کذب یا صادق بودن و کاذب بودن چیست؟ از چه راه‌هایی می‌شود با آن‌ها پی برد؟ صدق و کذب فرد که همان دروغ‌سنجی‌ها و خیلی هم روی این چیزها کار شده و گاهی هم تو این چیزهای قضایی هم از آن استفاده می‌شود و لذا در روانشناسی در حقوق جدید احیاناً در جامعه‌شناسی و مسائل اجتماعی هم باز روی این مسئله کار شده و لذا به عنوان یک پدیده روان‌شناختی که بازتاب‌های اجتماعی دارد از منظر و زاویه علوم انسانی هم مورد بحث قرار گرفته که نمونه‌ها را بحث شد.

به این ترتیب بحث یک بحث ذو اطراف و چندرگه است و مهم است.

تذکر اخلاقی از خطبه ۷۱ نهج البلاغه

چند جمله‌ای از نهج البلاغه بخوانیم.

این خطبه ۷۱ هست که به مناسبت میلاد پیامبر گرامی اسلام این توصیف پیغمبر را از بیان امیرالمؤمنین یک مروری می‌کنیم حضرت در اینجا صلوات بر پیامبر، (اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجه) این چند جمله احتمالاً اینجا یا جای دیگرهای عرض کردیم می‌فرمایند که عبدک و رسولک درود بر پیامبری که عبد و رسول تو بود بعد اوصاف دیگری غیر عبودیت و رسالت می‌فرمایند که توضیح این اوصاف بعدی در حقیقت توصیف و توضیح همین عبودیت و رسالت پیامبر است.

این اساس اوصاف و ویژگی‌هایی است که برای رسول خدا ذکر شده الخاتم لما سبق پیامبری که نبوت‌های پیشین را ختم کرد و با وجود شریف او سلسله نبوت‌ها خاتمه یافت «و الفاتح لما انغلق» پیامبری که درهای بسته را گشود و بسیاری از حقایق که از بشر پنهان بود با وجود و طلوع خورشید پیامبر آن درب‌ها باز شد آنچه در قرآن است یا در کلمات حضرت هست حقایق و معارفی وجود دارد که نبود قبلاً و با وجود ایشان این حقایق مکشوف شد. همان‌طور که مستحضر هستید قرآن کریم و پیامبر اکرم این‌ها دو وزنی هستند و دو آئین‌های هستند که همدیگر را نشان می‌دهند به حیثی که اگر پیامبر نبود قرآن نمی‌توانست نازل بشود یعنی کسی که بتواند کلیت این کتاب را حمل کند این نبود و نیست جز پیامبر و لذا اگر آن نبود قرآن نازل نمی‌شد و بالعکس بنابراین این‌ها همراه و هم‌وزن‌اند آنکه می‌گوییم عترت هم با قرآن هم‌وزن هست درواقع به خاطر عترت هم امتداد همان رسالت است و الفاتح لما انغلق، این نبوت خاتم و این



انسان اکمل و کامل کسی بود که با وجود او خیلی از چیزها مخفی آشکار شد «والمعلن بالحق بالحق» پیامبری که با روش درست حق را آشکار ساخت «و الدافع جیشات الاباطیل و الدامغ صولات الاضالیل».

پیامبری که (این حالا من الآن این پاورقی را که ملاحظه کردم این هم از آن خطبه‌هایی است که در چند متن قبل از مرحوم سید رضی نقل شده در کتب شیعه و سنی هم نقل شده که این ارجاعاتش در اینجا هست) پیامبری که لشکر باطل را دفع کرد «و الدامغ صولات الاضالیل» پیامبری که شکوه گمراهی را سرکوب کرد با وجود ایشان لشکر باطل کنار زده شد و شکوه گمراهی از بین رفت و در هم کوبیده شد «و الدافع جیشات الاباطیل و الدامغ صولات الاضالیل کما حمل فا ضطلع».

همان‌طور که خدا بر او باری را نهاد به همان صورت این بار را ایشان حمل کرد، همان‌طور که خدا این امانت را به او سپرده بود این امانت را همان‌طور حمل کرد این یعنی ذره‌ای در حمل این امانت کوتاهی نکرد «وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» اینجا این‌طور نبود او حمله و حق حمل این امانت، «قائماً بامرک مستوفزاً فی مرضاتک» شخصیتی که به امر خدا قیام کرد و شتاب داشت در تحصیل رضای خدا هر جا که می‌دید رضای خداست او شتاب می‌گرفت.

مستوفزاً فی مرضاتک یعنی سریع بود شتاب داشت در تحصیل رضایت خدا این‌ها همه نشان می‌دهد که آنچه انجام می‌داد کامل انجام می‌داد و با نهایت رغبت هم انجام می‌داد این شرط کمال انسان در عمل به وظایفش این است که هم آن وظیفه را کامل بی‌ملاحظه انجام بدهد و هم اینکه با میل و رغبت باشد و در نتیجه با شتاب و سرعت. وسارعوا إلى مغفرة من ربکم.

پیامبر خدا الگوی اعلایی بود که با تمام میل و رغبت و با تمام زوایا و جوانب قیام به امر خدا می‌کرد هم کامل هم با نهایت رغبت و میل و اشتیاق ممکن است که تکلیف را دو نفر عمل کند به لحاظ مسئله فعلی مثل هم است هر دو تکلیف را عمل کردند ولی به لحاظ فاعلی آن‌که رغبت بیشتری داشت اشتیاق بیشتر در عمل او بود حتماً حسن فایده بالاتر دارد پیامبر خدا با رغبت تمام با سرعت تمام و با دقت تمام قیام به امر می‌کرد چیزی را کم نگذاشت و به لحاظ رغبت و سرعت و شتاب هم کاستی نداشت قیام به امر پیامبر خدا.

کما حمل فا ضطلع همان‌طور یعنی کامل انجام داد قائماً بامرک مستوفزاً فی مرضاتک سریع بود و با اشتیاق به سمت این رضای خدا و عمل به تکالیف قدم برمی‌داشت غیر ناکل من قدم و لا واه فی عزم، رسول خدا برای پیش رفتن هیچ امتناعی نداشت آنجا که دستور خدا بود که بایستی پیش رفت هیچ امتناعی نداشت دستور خدا را عمل می‌کرد؛ و لا واه فی عزم و در اراده‌اش هیچ سستی نبود اراده پولادین عزم استوار برای انجام امر خدا.



یک بحث عمل به تکلیف است یک بحث هم همین که عمل چه طوری انجام بشود این شرایط این عمل خیلی مؤثر است در ازدیاد ثواب و در حسن فاعلی شخص این همان طور که بیان شد ممکن است کسی بالاخره با لیت و لعل و غیره این ها با کندی با عدم اشتیاق کراحت بالاخره تکلیف را انجام داد این یک نوع است یک نوع که تکلیف انجام نمی دهد یک نوع اینکه تکلیف را انجام می دهد اما ناقص است اشتیاق ندارد با تردید انجام می دهد سرعت لازم را ندارد پیغمبر این جور نیست تکلیف را انجام می دهد با همه این شرایط هافه به آن کامل و راغب و سریع و با اشتیاق و با عزم و اراده و اطمینان و یقین به عمل این امر مهمی است که در وجود پیغمبر اکرم و اولیای الهی بوده این ها همه دارد می گوید پیغمبر یک قائم به امری بود که «مُسْتَوْفِزاً فِي مَرْضَاتِكَ غَيْرَ نَاكِلٍ عَنْ قَدَمٍ» نکول از پیشرفت نمی کرد و لا واه فی عزم این جور عمل هم می کرد.

واعیاً لوحیک حافظاً لعهدک ماضیاً علی نفاذ امرک، کاملاً این عهد را مراقبت می کرد و بر همان مسیری که تعیین شده بود اقدام می کرد خب با این شخصیت کاملی که اراده قوی عزم استوار اطمینان کامل و سرعت و شتاب در عمل این شخصیت پیغمبر بود خب یک شخصیتی با این همه امتیازات ویژگی ها چنان عمل کرد که اوری قبس القابس و اضاء الطريق للخابط این جور بود که آن وقت چراغی روشن کرد برای آن هایی که جستجو می کردند برای جستجو گران در تاریکی ها او مشعلی افروخت که راه را به آن ها نشان بدهد و اضاء الطريق للخابط آدم راه گم کرده را راهنمایی کرد این تاریکی معنوی را به نور مبدل کرد و راه های گم شده را به دیگران نشان داد

و صل الله علی محمد و آله الطاهرين